فصلنامه مطالعات حقوق
Journal of Legal Studies
شماره نوزدهم. بهار ۱۳۹۷، صص ۸٤-٦۹ Vol 2. No 19. 2018, p 69-84
شماره شاپا (۶۳۹۵-۲۵۳۸) ISSN: (2538-6395)

بررسی فقهی و حقوقی پیوند عضو قطع شده به واسطهٔ مجازات

سمیه علی اکبری
کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران. ایران
سطح سه تفسیر و علوم قرآن، مرکز تخصصی امام جعفر صادق (ع) شاهرود. ایران

چکیده
موضوع ارائه شده در این مقاله بررسی فقهی و حقوقی پیوند عضو قطع شده به واسطه ی مجازات است که به بیان آرا فقها و حقوق دانان و ادله‌ی ایشان در زمینه‌ی پیوند عضو قطع شده در راستای اجرای قصاص، حد سرقت وحد محاربه به خود فرد مجازات شده یا در صورت عدم امکان آن به فرد دیگری به منظور از بین بردن نقص وارده بر عضو و رسیدن به سلامتی مجدد آن می‌پردازد. از جمله مسائلی که از فراسوی تحقیق و واکاوی در موضوع مورد بحث حاصل می آید آن است که میان فقها و از منظر قانون در باب حکم پیوند عضو قطع شده به اجرای قصاص با پیوند عضو مقطوع به اجرای حد سرقت و محاربه به خود شخص مقطوع تفاوت وجود داشته اما از جهت اهدا و فروش آن عضو به دیگری یا پیوند عضو دیگری به شخص مقطوع دیدگاه واحدی وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: پیوند عضو، پیوند عضو مقطوع به قصاص، پیوند عضو مقطوع به حد، حد سرقت، حد محاربه.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

مقدمه

انسان دارای دو بعد حیات هستند: حیات مادی و حیات اخروی

در حیات مادی جسم انسان ها ممکن است، بر اثر اتفاقات و شرایط مختلفی دچار آسیب هایی چون زخم، جرح، قطع عضو و. . . گردد و لذا به واسطه ی آن به انسان رنج و سختی وارد شود.

حال در این حین ممکن است به وسیله ی عوامل مختلفی که هر روزه با پیشرفت علم نیز افزایش می‌یابند، انسان بتواند آسیب های حاصل شده را یا به طور کلی از بین برد یا حداقل مقداری آن را درمان نماید؛ مثلا در عضو قطع شده امروزه با عمل پیوند اعضا فرد می تواند عضو قطع شده خودش را یا عضو دیگری را که به او اهدا شده یا آن را خریده، به خود پیوند بزند و با این عمل عمری از داشتن آن بهره مند گردد. این پیوند عضو می تواند برای هر فردی و در هر شرایطی اتفاق بیافتد، حتی برای فردی که بر اثر قصاص یا جاری شدن حد سرقت یا حد محاربه عضوش را از دست داده است.

البته در مساله فوق یعنی فردی که به واسطه ی مجازات قصاص یا حد سرقت یا حد محاربه عضوش را از دست داده در این که می تواند آن را به خود بعد از مجازات پیوند زند ؟ یا اگر این امر ممکن نیست آن را به دیگری اهدا کند یا بفروشد ؛ در بین فقها آرا و نظر های مختلفی وجود دارد که به دلیل اهمیت آن لازم به بررسی است.

اهمیت آن از این رو است که اولا: اگر پیوند عضو قطع شده به فرد مجازات شده عملی جایز باشد، فرد با پیوند مجدد آن می تواند دوباره سلامتی عضوش را به دست آورد، حتی می توان گفت در صورت جواز این عمل با توجه به این که حفظ سلامتی بر هر انسانی واجب است وکوتاهی و تفریط در آن از گناهان کبیره محسوب می شود، لذا فرد مجازات شونده با تمکن بر پیوند واجب است، این عمل را انجام دهد.

ثانیا: در صورت جواز فروش یا اهدا عضو قطع شده به دیگری نیز وسیلهٔ رسیدن به سلامت عضو برای آن فرد حاصل می‌گردد.

در این مقاله که در دو مبحث تنظیم گردیده در مبحث اول به بیان حکم پیوند عضو قطع شده به قصاص به مقتص منه و اهدا یا فروش آن عضو می پردازیم و در مبحث دوم حکم پیوند عضو قطع شده به حد را به شخص محدود (حدخورده) و اهدا یا فروش آن عضو را بیان می‌کنیم.

مبحث اول: پیوند عضو پس از قصاص

قصاص در لغت به معنای پی گیری نمودن اثر چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۳ق، ج۳، ص۱۹۵) و در اصطلاح فقهی به معنای پی گیری نمودن و دنبال کردن اثر جنایت از قتل، قطع، ضرب یا جرح است، به

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

گونه ای که قصاص کننده همان جنایتی را که جانی بر او وارد ساخته، بر خود او وارد سازد[۱](نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۷).

قصاص را در فقه به طور کلی بر دو قسم تقسیم کرده اند: قصاص نفس و قصاص طرف (عضو).

هر یک از این دو قصاص با جمع شدن شرایطی که فقها در متون فقهی متذکر شده اند، قابل اجرا می‌باشند. در قصاص عضو هنگامی که عضوی به واسطه اجرای قصاص قطع می شود؛ در باب جواز پیوند این عضو مقطوع به شخص مقتص منه (فرد قصاص شده) و فروش یا اهدا آن به دیگری، مسائلی مطرح می‌شود که در مورد هر یک به طور تفصیلی در ادامه بحث می گردد:

مساله اول) پیوند عضو مقطوع به مقتص منه

در زمینه پیوند عضو مقطوع به قصاص به خود فرد قصاص شده بین فقها سه نظر متفاوت وجود دارد که به بیان آن نظرات و ادله آن ها می پردازیم.

نظر اول: پیوند به خود مقتص منه مطلقا جایز نیست.

طرفداران این نظریه برای دیدگاه خود به چند دلیل استناد کرده اند:

پیوند مجدد عضو نادیده گرفتن هم گونی در زشتی و بدی است، در حالی که در روایت غیاث بن کلوب از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) هم گونی در بدی و زشتی اعتبار شده است.

در روایت این چنین آمده است: «أَنَّ رَجُلًا قَطَعَ مِنْ بَعْضِ أُذُنِ رَجُلٍ شَيْئاً فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ(ع) فَأَقَادَهُ فَأَخَذَ الْآخَرُ مَا قُطِعَ مِنْ أُذُنِه فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِه بِدَمِه فَالْتَحَمَتْ وَ بَرَأَتْ فَعَادَ الْآخَرُ إِلَى عَلِيٍّ (ع) فَاسْتَقَادَهُ فَأَمَرَ بِهَا فَقُطِعَتْ ثَانِيَةً وَ أَمَرَ بِهَا فَدُفِنَتْ وَ قَالَ(ع) إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۱۸۵)»؛

مردی مقداری از گوش شخصی را برید. آن شخص به امیر المومنین (ع) شکایت کرد و حضرت دستور به قصاص گوش جانی را دادند و به همان مقدار، گوش جانی را بریدند، ولی مقتص منه پس از اجرای قصاص گرماگرم گوش بریده خود را سر جایش گذاشت و گوش قطع شده پیوند خورد. پس مجنی علیه مجددا به نزد حضرت شکایت کرد (که فلانی گوشش را باز یافته و گوش من هم چنان ناقص و بریده است) حضرت مجددا دستور قطع گوش او را دادند و فرمودند: این بار عضو قطع شده را دفن نمایند تا (مقتص منه اقدام به پیوند مجدد ننمایند)، زیرا قصاص به خاطر هم گونی در بدی است».

شیخ طوسی در (خلاف) و (مبسوط) به استناد همین روایت، پیوند مجدد عضو قطع شده به سبب قصاص را جایز نمی داند (طباطبایی حائری، بی تا، ج ۲، ص ۵۲۶).

---

۱. «المراد به هنا استیفاء أثر الجنایه من قتل أو قطع أو ضرب أو جرح، فکان المقتص یتبع أثر الجانی فیفعل مثل فعله».

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

حضرت آیت اللّه العظمی خوئی نیز با استناد به همین روایت قائل به منع شده است (موسوی خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۱۹۷).

۲. عضو قطع شده میته و نجس است و همراهی آن در نمازجایز نبوده و موجب بطلان نماز می گردد.

ابن ادریس حلی در کتاب سرائر و علامه حلی در تحریر و قواعد و شهید ثانی در مسالک برای عدم جواز به این دلیل استناد کرده اند (طباطبایی حائری، بی تا، ج ۲، ص ۵۲۶).

۳. فرق امامیه بر عدم جواز اجماع دارند.

شیخ طوسی در کتاب «خلاف» (۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۰۱) و فاضل مقداد در کتاب «تنقیح» (سیوری حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۵۳) بر عدم جواز پیوند و این که اگر جانی پیوند زد به درخواست مجنی علیه باید مجدداً قطع شود، ادعای اجماع نموده اند، و بیان داشتند، فقط در دلیل این قطع مجدد بین اصحاب اختلاف است.

۴. پیامبر بعد از قطع عضو همیشه به داغ کردن محل آن دستور می دانند ؛ و سخنی در مورد پیوند نزده اند؛ با توجه به این که پیامبر در مقام بیان بودند، این عدم بیان و سکوت حضرت با توجه به این قاعده که سکوت در مقام بیان، مفید حصر می باشد، دلیل بر این است که فقط حسم (داغ کردن) جایز است و پیوند جایز نیست (طاهری، پاییز ۱۳۷۸، شماره ۳، ص ۹۶).

۵. از آیه «وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاص(مائده: ۴۵) ؛ حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنید و چشم را مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان، و هر زخمی را قصاص خواهد بود»؛ استفاده می گردد که مقابله میان دو عضو از حیث بقای قطع است، لذا جانی حق ندارد آن را پیوند بزند.

۶. پیوند مجدد باعث از بین رفتن مجازات عمل جانی و مثلیت در باب قصاص و حکم آیه شریفه است که می فرماید: «فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُم (بقره: ۱۹۴)؛ هر که به شما تعدّی کرد، به مانند آن بر او تعدّی کنید».

نظر دوم: پیوند به مقتص منه مطلقا جایز است.

قائلین به این نظریه ادله معتقدین به عدم جواز را خدشه واردکرده و هر کدام را به طریقی رد نموده اند که به شرح زیر می باشد:

دلیل نخست را از آن حیث که سند ذکر شده در روایت[۲]مورد اعتماد نیست، زیرا این روایت با دو سند نقل شده است:

۱. أَنَّ رَجُلًا قَطَعَ مِنْ بَعْضِ أُذُنِ رَجُلٍ شَيْئاً فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ(ع) فَأَقَادَهُ فَأَخَذَ الْآخَرُ مَا قُطِعَ مِنْ أُذُنِه فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِه بِدَمِه فَالْتَحَمَتْ وَ بَرَأَتْ فَعَادَ الْآخَرُ إِلَى عَلِيٍّ (ع) فَاسْتَقَادَهُ فَأَمَرَ بِهَا فَقُطِعَتْ ثَانِيَةً وَ أَمَرَ بِهَا فَدُفِنَتْ وَ قَالَ(ع) إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

۱. سند شیخ طوسی در تهذیب که در سلسله راویان آن غیاث بن کلوب ذکر شده که در مورد ثقه بودن آن تصریح نشده است و شیخ طوسی خود در عده الاصول می گوید: «در صورتی که خبر او معارضی نداشته باشد، امامیه به آن عمل می کنند» (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۴۹)؛ که این تعبیر نوعی عدم اعتماد به روایت را می رساند.

۲. سند شیخ صدوق در مقنع، که روایات شیخ در مقنع، مرسله بوده و معتبر نمی باشد.

در بین فقها در مورد این روایت اختلاف است، صاحب جواهر آن را حسن یا موثق می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۶۵) و آیه الله خوئی آن را به عنوان روایت معتبره معرفی می‌کند (موسوی خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۱۹۷)؛ ولی امام خمینی (ره) آن را ضعیف دانسته است (موسوی خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۳۳۵).

به دلیل ضعف این سند چنان که صاحب ریاض تصریح نموده است ؛ ابن ادریس حلی در کتاب سرائر و علامه حلی در تحریر و قواعد و شهید ثانی در مسالک به آن عمل نکرده اند (حائری طباطبایی، بی تا، ج۲، ص ۵۲۶).

دلیل دوم: عضو قطع شده تا زمانی میته است که جدا از بدن باشد، اما پس از پیوند و حلول حیات در آن و بهبودی و التیام یافتن دیگر میته نبوده و به تبع آن نجس نخواهد بود.

امام (ره) می فرمایند: اگر بعد از پیوند آن، دارای حیات شود، مانند بقیه اعضا، میته نمی‌باشد و نماز با آن صحیح است (موسوی خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۳۳۵).

صاحب جواهر نیز گوید: عضو پیوند شده پس از بهبودی و جریان روح در آن، از میته بودن خارج می‌شود، بلکه اگر پس از بهبودی نیز حکم میته را داشته باشد، حکم نماز خواندن با آن، مانند حکم نماز خواندن با محمول نجس است و نماز با آن صحیح است (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۲، ص ۳۶۶).

دلیل سوم: عدم صحت دلیل اجماع از آن جهت است که:

اولا: با وجود مخالفان، اجماعی وجود ندارد.

ثانیا: به فرض وجود اجماع، اجماع مدرکی[۳]می‌باشد و اعتباری ندارد؛ زیرا مستند تمام اجماع کنندگان روایت اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) است.

ثالثا: چنان که صاحب ریاض (حائری طباطبایی، بی تا، ج۲، ص ۵۲۶)، فاضل مقداد در تنقیح (سیوری حلی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۴۵۳) و شیخ در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۲۰۱) ذکر کرده اند، در علت عدم جواز پیوند و وجوب ازاله ی آن اختلاف است .

۱. اجماع مدرکی آن است که فقیه ادعای اجماع نماید ولی در کنار آن مدرکی از کتاب یا سنت و یا استدلال های عقلی و یا عرفی و عادی را بیاورد که احتمال رود مبنای حکم او و ادعای اجماعی که کرده است، همان مدرک کتابی یا روایی و یا عقلی و. . . می باشد (جنائی شاهرودی، بی‌تا، ص ۲۰۱).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

ابن ادریس حلی در سرائر، علامه حلی در تحریر و قواعد و شهید ثانی در مسالک، تنها دلیل عدم جواز را مردار و نجس بودن عضو قطع شده و عدم صحت نماز با این عضو می دانند و از باب امر به معروف و نهی از منکر بر حاکم، ازاله ی آن را واجب دانسته اند، حال آن که با حلول حیات مجدد در عضو پیوندی و منتفی شدن دلیل حرمت به طور قطع دلیل اجماع نیز منتفی می گردد.

دلیل چهارم: نارسایی این دلیل از آن رو است، که پیامبر در مقام بیان تمام آن چه با مسئله قطع عضو ارتباط پیدا می کند، نبوده اند، بلکه فقط در مقام بیان جلوگیری از خون ریزی به جهت حفظ جان مقتص منه بوده است، زیـرا در آن روزگار بـرای جلوگیری از خونریزی راهی جز حسم (داغ کردن) وجود نداشته است.

دلیل پنجم: مقابله میان دو عضو مذکور از حیث بقاء قطع نیست، بلکه از حیث حدوث قطع است و مجنی علیه با قطع نمودن عضو جانی، حق خودش را استیفا کرده و دیگر حق ندارد، آن را دوباره قطع کند.

دلیل ششم: ما دلیلی بر مجازات همیشگی نداریم و علاوه بر آن با اجرای حکم قصاص مثلیت حاصل شده است و عمل مجدد پیوند ضرری ندارد، زیرا دلیلی بر مماثله دائمی نداریم و آن چه که هست مماثله در اصل قصاص است.

قائلین به جواز پیوند عضو علاوه بر رد ادله ی معتقدین به عدم جواز برای اثبات دیدگاه خـود استدلال‌های دیگری را متذکر شده اند، که به شرح ذیل است:

۱. پس از اجرای حکم هیچ دلیل معتبر شرعی بر اثبات منع جواز پیوند و اعاده ی عضو قطع شده وجود ندارد.

۲. آن چه پس از ارتکاب جرم برای مجنی علیه ثابت می شود، قصاص و قطع عضو جانی است ولیکن پس از اجرای قصاص چیزی جز اصاله الاباحه و اصاله البرائه در حق مقتص منه جاری نیست، لذا پیوند، مصداق اصاله الاباحه و اصاله البرائه از حرمت است.

۳. مقتص منه در عضو قطع شده حق اولویت یا مالکیت دارد و همین حق مجوز پیوند مجدد است.

نظر سوم: پیوند بستگی به نحوه ی ارتکاب جرم دارد.

قائلین بر این نظریه معتقدند که عضوی که به جهت قصاص قطع می گردد چند صورت دارد:

الف) اگر شخص جانی، اضافه بر قطع کردن عضو، کاری کرده باشد، که عضو قطع شده از انتفاع ساقط شده و قابل پیوند زدن نباشد؛ مثل این که آن را کوبیده باشد یا به حیوان گوشت خواری خورانده یا سوزانده یا از دسترس صاحبش دور نگه داشته تا فاسد گشته و. . . ، در این صورت اختیار عضو او در دست قصاص کننده است و او می تواند همانند جانی عضو را از قابلیت پیوند زدن خارج کند؛ البته حق این را ندارد که آن را بفروشد یا رایگان به شخص سومی برای پیوند واگذار کند، اگرچه که می تواند بعد از قصاص از حق خود بگذرد و آن را از بین نبرد و سالم در اختیار صاحبش قرار دهد، که در این صورت اگر قصاص کننده اذن دهد، صاحب عضو می تواند آن را به بدن خود پیوند بزند و اگر اذن پیوند زدن ندهد، صاحب عضو می تواند آن را به دیگری جهت پیوند بدهد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

ب) اگر جنایت جانی به صرف قطع کردن عضو بوده و زمینه و امکان پیوند مجدد آن برای صاحب عضو فراهم بوده است، ولی صاحب عضو خود در پیوند مجدد عضوش سهل انگاری کرده؛ در این صورت قصاص کننده تنها حق قطع کردن عضو او را دارد و بعد از آن اختیار عضو با صاحب آن – یعنی قصاص شونده _ می باشد و او می تواند اقدام به پیوند آن نماید یا برای استفاده به دیگری واگذار کند.

ج) در صورتی جانی فقط عضو را قطع نموده ولیکن امکان پیوند مجدد آن نیست، و یا آنکه صاحب عضو امکان مالی پیوند زدن را نداشته باشد و یا از پیوند غافل شود به گونه ای که عرفا از دست رفتن عضو او، تنها مستند به عمل جانی باشد، در این صورت هم حکم بند الف را دارد، یعنی اختیار عضو با قصاص کننده است، ولی نمی تواند بفروشد و یا به دیگری اهدا کند.

دلیل این گروه بر این تفصیل، عمل به مفاد آیه شریفه ی: «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُم (بقره: ۱۹۴)؛ هر که به شما تعدّی کرد، به مانند آن بر او تعدّی کنید» می باشد (موحدی لنکرانی، بی تا، ص ۱۶۳).

بسیاری از فقهای معاصر قائل به نظر دوم (جواز پیوند مجدد عضو بعد از قصاص) شده اند: از جمله امام خمینی (ره) می فرمایند:

«اگر مجنی علیه از جانی قصاص بگیرد، پس جانی گوشش را بچسباند و چسبیده شود در روایتی آمده که دو مرتبه قطع می‌شود تا آنکه رسوایی آن باقی بماند. و بعضی گفته‌اند که: حاکم دستور به جدا نمودن آن می‌دهد ؛ برای آنکه او میته و نجس را حمل کرده است ولیکن اولا در روایت ضعف است و ثانیا اگر به چسباندن آن دارای حیات شود، مانند بقیه اعضا، میته نمی‌باشد و نماز با آن صحیح است و حاکم و غیر او حق جدا کردن آن را ندارند، بلکه اگر شخصی آن را جدا کند، در صورتی که از عمد و با علم باشد، بر او قصاص است، وگرنه دیه می‌باشد» (موسوی خمینی، ۱۴۲۵ ق، ج۴، ص ۳۳۵).

آیت الله بهجت نیز در جواز پیوند دستی که به واسطه ی قصاص قطع شده است، فرمودند:

«می‌تواند دوباره آن را پیوند دهد، بلکه با تمکن، شاید بر خود فرد جنایت کار واجب باشد» (بهجت، ۱۴۲۵ ق، ج ۴، ص ۴۷۶).

قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۲۸۷ این چنین مقرر داشته است:

«هرگاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، قصاص ساقط نمی‌شود و اگر جانی بعد از آن که مقداری از گوش او به عنوان قصاص بریده شده آن قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند زند، هیچ کس نمی تواند آن را دوباره برای حفظ اثر قصاص قطع کند» (منصور، ۱۳۸۹ ش، ص ۹۷).

بدیهی است که ذکر گوش در بیان فقها و قانون هیچ خصوصیتی نداشته و حکم در مورد سایر اعضایی که مجازات قصاص قابل اعمال است، جاری خواهد شد.

البته لازم به ذکر است که اگرچه فقها در پیوند عضو مقطوع به خود فرد مقتص منه اختلاف دارند، ولیکن اگر فرد قصاص شده بعد از قصاص قطعه ای از بدن انسان دیگر یا بدن حیوانی را به جای عضو قطع شده

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

خود پیوند بزند و این قطعه جوش خورده و جزء بدن او گردد و نقص عضو او برطرف شود، از نظر ایشان بالاتفاق هیچ اشکالی ندارد.

در حقیقت قصاص کننده هیچ وجهی برای جلوگیری از مقتص منه برای چنین عملی نداشته و بعد از پیوند هم نمی تواند، خواستار قطع آن گردد ؛ زیرا همان طور که برای مقتص منه امکان پیوند است، برای او نیز چنین امکانی وجود دارد و لذا نمی تواند او را از این امکان و عملی کردن آن منع سازد.

بله تنها یک فرض وجود دارد، که اگر جانی امکان پیوند دوباره را با جنایت خود از مجنی علیه سلب کرده باشد، او نیز به مقتضای آیه شریفه: «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُم (بقره: ۱۹۴)»، می‌تواند چنین امکانی را از جانی سلب نماید و مانع استفاده او گردد و پس از پیوند نیز درخواست قطع آن را نماید.

مساله دوم) فروش یا اهدا عضو قطع شده به دیگری

در واگذاری عضو مقطوع به دیگری توسط فرد قصاص شده در صورتی که جایز نباشد، آن عضو را مجددا به خودش پیوند بزند؛ هیچ اشکالی وجود ندارد و بلکه امری پسندیده و نیکو است، چرا که با این کار موجب بهبودی و سلامت عضو دیگری می شود.

فقط مساله ای که وجود دارد، این است که اگر در مقابل این عمل خود پول بگیرد، یعنی به بیانی دیگر عضو خود را بفروشد، آیا چنین عملی جایز است یا خیر ؟

عده ای از فقها چنین عملی را به دلایلی جایز نمی دانند (آقابابایی، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۵۹ الی ۱۶۳)، مهم‌ترین آن دلایل این است که اولا: اعضای بدن انسان مالیت ندارد، بنابراین قابل فروش نیست؛ ثانیا: عضو قطع شده میته می باشد و فروش آن جایز نیست، زیرا ثمن آن سحت و حرام است.

در مقابل این گروه اکثریت فقها قائل به جواز این عمل شده اند (آقابابایی، ۱۳۸۶ ش، ص۱۶۴ الی۱۶۸)؛ اگرچه که ادله آن ها بر جواز با یکدیگر متفاوت است.

برخی با تمسک به اصل عملی اصاله الحلیت، حکم به جواز فروش اعضا داده اند.

برخی انسان را مالک اعضای خود دانسته و از این رو برای او حق فروش قائل اند ؛ دلیل آن ها بر مالکیت یکی استناد به آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ (توبه: ۱۱۱)» است، که نوعی مالکیت انسان را بر خودش و مالش اثبات می‌کند، اگرچه که این مالکیت مجازی می‌باشد؛ دیگری بنای عقلا است که طبق آن مردم بر تن و اموال خود فی الجمله مسلط هستند و همین مقدار تسلط، ملکیت شخص بر اجزای قطع شده اش را اثبات می‌کند.

برخی هم با این که انسان را مالک نمی‌دانند، اما برای او نسبت به خودش حق اولویت یا حق اختصاص قائل هستند و معتقدند که انسان با یکی از این دو حق می تواند در اعضایش تصرف کند، لذا می‌تواند در ازای اسقاط این حق و واگذاری آن به دیگری مبلغی را دریافت دارد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

به نظر می آید که این دلیل به واقع نزدیک تر است ؛ چنان که بسیاری از فقهای متاخر شیعه که قائل بر جواز فروش شده اند، به همین دلیل استناد کرده اند.

لازم به ذکر است که اداره ی قوه‌ی قضاییه نیز در این زمینه این گونه نظر داده است:

«چون اعضای بدن مال نیست، قابل فروش نمی‌باشد، ولی شخص می تواند آن را در حیات یا ممات به دیگری اهدا کند و در عوض مالی دریافت نماید» (آقابابایی، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۷۶).

مبحث دوم: پیوند عضو مقطوع پس از اجرای حد

حد در لغت به معنای واسطه میان دو چیزی است که مانع از اختلاط، و آمیختگی آن ها با یکدیگر شود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ ش، ج ۱، ص ۴۵۶).

در اصطلاح فقهی به کیفر و مجازاتی که برای ارتکاب برخی از گناهان تعیین شده است، حد می‌گویند. در شرع مقدس حد های مختلفی بنا شده است، مانند: حد زنا، حد لواط، حد سرقت، حد محاربه، حد قذف و. . . .

از بین این حدود ، حد سرقت[۴] و محاربه[۵] در بعض موارد قطع عضو می باشد.

در باب پیوند عضوی که به واسطه ی اجرای این حدود قطع می‌گردد، همانند قصاص چند مساله مطرح است، که به بیان آن می پردازیم.

مساله اول) پیوند عضو قطع شده بر شخص محدود

در باب پیوند عضوی که به واسطه ی اجرای حد سرقت یا حد محاربه قطع گردیده است، در کتب علمای گذشته نظری مطرح نشده ؛ ولیکن از آنجا که در قصاص عضو بیش تر آن ها به جهت میته و نجس بودن عضو مقطوع قائل به عدم جواز شده اند، شاید بتوان این طور استنباط کرد که نظرشان در مورد پیوند عضو محدود هم عدم جواز بوده است ؛ اما در بین علمای معاصر دو دیدگاه به چشم می خورد.

دیدگاه اول: جواز پیوند

عده ای از علما معتقدند که این عمل جایز است (سبزواری، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۸، ص ۱۰۴ / آیات عظام و صاحب نظران، ۱۳۷۷، شماره ۱۲، ص ۲۰ / طاهری، ۱۳۷۸، شماره ۳، ص۹۳) ؛ به سبب آن که:

اولا: آیه شریفه‌ی «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما (مائده: ۳۸)» فقط بر قطع عضو سارق امر کرده است و در مورد بقای آن هیچ اشاره ای نکرده، بنابراین دلیل خاصی بر بقای اثر قطع نداریم.

---

۱. حد سرقت در مرتبه اول قطع انگشتان دست راست به جز شصت و کف دست است ؛ در مرتبه ی دوم سرقت، قطع پا از روی برآمدگی و باقی ماندن پاشنه است؛ در مرتبه سوم حبس ابد و در مرتبه چهارم قتل می باشد (ایروانی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۲۹۶).

۲. محارب کسی است که برای ترساندن مردم شمشیر یا تفنگ می کشد و مردم را می ترساند و در زمین فساد می کند. حد محارب آن است که یا کشته شود یا به صلیب کشیده شود یا دست و پای او بر خلاف هم قطع گردند و یا تبعید شود. (ایروانی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۲۹۹).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

ثانیا: در روایتی نقل شده است که امیر المومنین علی(ع) دست قطع شده ی سارق سیاه پوستی را دوباره به محلش پیوند زده و دست مانند اولش مرمت و اصلاح شد؛ این عمل حضرت بهترین دلیل بر جواز این عمل است.

ثالثا: قاعده تفسیر مضیق قوانین جزایی و عمل کردن به قدر متیقن اقتضا می‌کند که به قطع دست اکتفا کرده و در غیر آن اصاله البرائه جاری کنیم.

دیدگاه دوم: عدم جواز پیوند

در مقابل گروه قبل عده ای دیگر از علما قائل به عدم جواز پیوند شده اند (هندی، پاییز ۱۳۸۵ ش، شماره ۱۹، ص ۵۲ / مومن قمی، تابستان ۱۳۸۲، شماره ۳۴، ص ۴۰) و ادله معتقدین به جواز را قبول نکرده بلکه با دلایلی رد کرده اند ؛ آن دلایل عبارت است از:

۱. آیه شریفه «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ اللَّهِ. . . » (مائده: ۳۸) ؛ اگرچه فقط به قطع عضو امر شده است و بر مقطوع باقی ماندن عضو بیانی در آیه وارد نشده است، اما عرفاً از تناسب حکم و موضوع این گونه برداشت می‌شود، که مامور به فقط قطع کردن نیست، بلکه بقای اثر قطع یعنی مقطوع ماندن دست می باشد؛ لذا بریدن به منزله ی مقدمه ی دست یابی به این اثر است؛ دلیل بر این مدعا آمدن کلمه‌ی «نکال» در آیه شریفه است که مفعول له برای قطع می‌باشد؛ یعنی غرض از بریدن دست مرد یا زن سارق، عقوبت است و عرف از عقاب دوام را استنباط می‌کند نه فقط حدوث آن را، بنابراین سارق حق پیوند عضو قطع شده را به خودش ندارد.

۲. اخبار معتبر مستفیضی از ائمه (ع) بیان شده که از آن ها استنباط می شود، حد در واقع اثر قطع یعنی جدایی پس از قطع است، نه صرف قطع کردن عضو.

به دو نمونه از این احادیث در ادامه اشاره می شود.

در صحیحه محمدبن قیس از امام باقر (ع) آمده است:

«قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي السَّارِقِ إِذَا سَرَقَ قُطِعَتْ يَمِينُهُ وَ إِذَا سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى ثُمَّ إِذَا سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى سَجَنَهُ وَ تُرِكَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَى يَمْشِي عَلَيْهَا إِلَى الْغَائِطِ وَ يَدُهُ الْيُسْرَى يَأْكُلُ بِهَا وَ يَسْتَنْجِي بِهَا، فَقَالَ: إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أَتْرُكَهُ لَا يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ وَ لَكِنِّي أَسْجُنُهُ حَتَّى يَمُوتَ فِي السِّجْنِ. . . (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۸، ص ۲۵۵)؛ امیرمؤمنان(ع) در باره ی دزد چنین قضاوت کرد، که در مرتبه‌ی نخست دست راست وی قطع می شود و در مرتبه ی دوم پای چپ وی قطع می شود و در مرتبه‌ی سوم، زندانی می شود. پای راست او قطع نمی‌شود، تا بتواند با آن برای اجابت مزاج برود. دست چپ او هم قطع نمی‌شود، تا بتواند با آن غذا بخورد و استنجا کند. سپس فرمود: از خداوند خجالت م کشم با دزد به گونه‌ای رفتار کنم که از هیچ چیزی نتواند استفاده کند، لیکن وی را زندانی می کنم تا در زندان بمیرد».

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

روایت به روشنی بر نحوه ی قطع و حد اشاره می کند؛ زیرا اگر پیوند عضو به محدود جایز می بود دیگر بحث این که محدود نتواند از هیچ چیز به واسطه ی قطع شدن اعضایش استفاده کند، مطرح نبود.

در روایت دیگری محمد بن سنان از امام رضا (ع) ضمن نامه ای درباره علت قطع دست راست سارق سوال می کند و امام (ع) در پاسخ عرضه می دارد: «عِلَّةُ قَطْعِ الْيَمِينِ مِنَ السَّارِقِ لِأَنَّهُ يُبَاشِرُ الْأَشْيَاءَ بِيَمِينِهِ وَ هِيَ أَفْضَلُ أَعْضَائِهِ وَ أَنْفَعُهَا لَهُ فَجُعِلَ قَطْعُهَا نَكَالًا وَ عِبْرَةً لِلْخَلْقِ لِئَلَّا يَبْتَغُوا أَخْذَ الْأَمْوَالِ مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۸، ص ۲۴۲) ؛ علت بریدن دست راست دزد این است که در بیشتر موارد، کارها را با دست راست انجام می دهد و دست راست برترین و سودمندترین اعضا است، و خداوند بریدن آن را مایه عبرت دیگران قرار داده تا به فکر سرقت اموال مردم نیفتند».

عبارت «و هی افضل اعضائه وانفعها له » ظهور در این دارد، که بریدن دست دزد به جهت محروم نمودن وی از منافع این عضو برتر است، چنان که جمله «فجعل قطعها نکالا و عبره للخلق» در صورتی محقق می‌شود که هم چنان اثر بریدن دست باقی باشد تا مایه عبرت دیگران باشد و گرنه مایه عبرت نخواهد بود و تنها برای خصوص کسانی که در هنگام بریدن دست دزد حاضر بوده اند یا این داستان برایشان نقل شده، عبرت انگیز خواهد بود، ولی برای تمام کسانی که وی را در طول زمان مشاهده می‌کنند، مایه عبرت نخواهد بود.

۳. تمسک کردن به اصل عملی با وجود ادله ای که دال بر عدم جواز هستند، امکان ندارد.

۴. روایتی که طبق آن، حضرت امیر(ع) دست سارق را پس از اجرای حد دوباره به حالت قبل بازگردانده‌اند؛ به نظر عده ای هرچند از نظر دلالت تمام است، اما از نظر سند مشکل دارد (هندی، پاییز ۱۳۸۵ ش، شماره ۱۹، ص ۵۲).

گروهی هم معتقدند که به خاطر مدح مولا و تسلیم آن فرد حضرت عضو قطع شده را دوباره به او پیوند زد (آیات عظام و صاحب نظران، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، شماره ۱۲، ص ۲۰)، زیرا در روایت این گونه آمده است که سیاه پوستی نزد حضرت علی (ع) آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من دزدی کرده‌ام من را پاک کن. حضرت فرمود: شاید از جایی که قفلی نداشته دزدی کرده‌ای و سپس صورت خویش را از او برگرداند. باز او گفت: ای امیر مؤمنان! من از جایی سرقت نموده‌ام که قفل داشت، من را پاک گردان؛ حضرت فرمود: شاید سرقت تو به حدّ نصاب نرسیده و باز صورت خود را از او برگردان. آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین! سرقت من به حدّ نصاب هم رسیده است. وقتی او سه بار اقرار نمود، حضرت (حدّ سرقت را جاری نمود و) دست او را قطع کرد.

آن مرد، دست قطع شده خود را گرفت و رفت و در راه می گفت: دست من را امیر مؤمنان و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و سیّد الوصیین، بریده است و پیوسته حضرت را مدح و ثنا می گفت؛ امام حسن و امام حسین (ع) در راه به او برخوردند و این کلمات را از او شنیدند، خدمت پدرشان آمدند و گفتند: مرد سیاه پوستی را در راه دیدیم که شما را مدح و ثنا می کرد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

حضرت (ع)، شخصی را دنبال او فرستاد تا او را به حضورش حاضر سازند. به او فرمود: من دست راست تو را بریده‌ام و تو من را مدح و ثنا می‌کنی؟! آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان ! تو من را پاک ساختی و محبت تو با گوشت، خون و استخوان من مخلوط شده است، اگر من را قطعه- قطعه کنی باز محبت تو از قلبم خارج نمی‌شود، حضرت علی (ع) برای او دعا کرد و دست بریده شده او را سر جایش گذاشت که صحیح و سالم، مانند اول شد». [۶]

با بررسی ادله دو گروه، به نظر می آید که ادله ی گروه دوم یعنی عدم جواز پیوند قوی تر می باشد. بنابراین شخص محدود نمی تواند، عضو قطع شده بعد از حد را به خود پیوند بزند.

لازم به ذکر است که اگرچه ادله ی علما بیش تر در باب سرقت است، ولیکن نظرشان در مورد محاربه نیز همین است، زیرا ایشان حکم محاربه را در این زمینه بسان سرقت می دانند. باید به این نکته نیز اشاره کرد، که اگر شخصی که بر او حد جاری شده عضوی غیر از عضو مقطوع را به بدنش پیوند بزند و عضو نیز جوش خورده و جز بدن او گردد، از نظر ایشان هیچ اشکالی نداشته و جایز می باشد.

مساله دوم) فروش یا اهدا عضو مقطوع به دیگری

دیدگاه علما در باب اهدا یا فروش عضوی که به واسطه ی حد سرقت یا محاربه قطع شده توسط محدود، مانند دیدگاهشان در باب قصاص است، لذا نیاز به بیان تفصیلی نیست ؛ فقط بـه طور خلاصه می‌توان گفت: که شخص محدود چنین حقی را دارد که عضو قطع شده ی خود را به جهت پیوند به دیگری اهدا کند، حال یا به صورت مجانی یا در قبال گرفتن عوضی؛ زیرا توهم این که عضو به واسطه ی قطع شدن دیگر هیچ تعلقی به صاحبش ندارد، درست نبوده ؛ بلکه این عضو هنوز به او اختصاص دارد یا این که او نسبت به آن بر دیگران اولویت دارد ؛ بنابراین اگر کسی بخواهد از آن استفاده ای بکند، نیاز به اذن او دارد.

نکته ای که باید در پایان این مبحث با آن اشاره کرد، این است که حقوق دانان در کتاب قانون در باب پیوند عضو قطع شده به اجرای حد و اهدا یا فروش آن نظری را بیان نکرده اند .

---

۱. «رُوِیَ أَنَّ أَسْوَدَ أَدْخِلَ عَلَی عَلِیٍّ (ع) فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ: إِنِّی سَرَقْتُ فَطَهِّرْنِی فَقَالَ لَعَلَّکَ سَرَقْتَ مِنْ غَیْرِ حِرْزٍ وَ نَحَّی رَأْسَهُ عَنْهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ: سَرَقْتُ مِنْ حِرْزٍ فَطَهِّرْنِی فَقَالَ ع لَعَلَّکَ سَرَقْتَ غَیْرَ نِصَابٍ وَ نَحَّی رَأْسَهُ عَنْهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ: سَرَقْتُ نِصَاباً فَلَمَّا أَقَرَّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَطَعَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (ع) فَذَهَبَ وَ جَعَلَ یَقُولُ فِی الطَّرِیقِ قَطَعَنِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَ یَعْسُوبُ الدِّینِ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ جَعَلَ یَمْدَحُهُ فَسَمِعَ ذَلِکَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ X وَ قَدِ اسْتَقْبَلَاهُ فَدَخَلَا عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (ع) وَ قَالا رَأَیْنَا أَسْوَدَ یَمْدَحُکَ فِی الطَّرِیقِ فَبَعَثَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (ع) مَنْ أَعَادَهُ إِلَی عِنْدِهِ فَقَالَ لَهُ قَطَعْتُکَ وَ أَنْتَ تَمْدَحُنِی فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (ع) إِنَّکَ طَهَّرْتَنِی وَ إِنَّ حُبَّکَ مِنْ قَلْبِی قَدْ خَالَطَ لَحْمِی وَ عَظْمِی فَلَوْ قَطَّعْتَنِی إِرْباً إِرْباً لَمَّا ذَهَبَ حُبُّکَ مِنْ قَلْبِی فَدَعَا لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ(ع) وَ وَضَعَ الْمَقْطُوعَ إِلَی مَوْضِعِهِ فَصَحَّ وَ صَلَحَ کَمَا کَانَ (مجلسی، ۱۴۱۰ ق، ج ۷۶، ص ۱۸۸)».

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

جمع آوری و نتیجه

ـ در حکم پیوند عضو قطع شده به اجرای قصاص به خود فرد مقتص منه فقها دارای سه نظر جواز، عدم جواز و تفصیل در مساله از جهت نحوه‌ی ارتکاب جرم بوده، که البته آرای بیشتر فقهای معاصر و هم چنین قانون مجازات اسلامی جواز در این مساله است.

ـ در حکم پیوند عضو مقطوع به اجرای حد سرقت و محاربه فقها دارای دو دیدگاه جواز و و عدم جواز بوده و هر کدام ادله ای را مویّد نظر خود بیان کرده اند، که به نظر می‌آید، ادله ی قائلین به عدم جواز قوی‌تر می باشد ؛ قانون در بیان حکم این مورد سکوت کرده است.

ـ فردی که عضوش را به مجازات قصاص یا حد از دست داده به نظر تمام فقها و قانون می‌تواند عضوی غیر عضو مقطوع را به خودش پیوند زند و عضو قطع شده خود را به دیگری به طور مجانی یا در قبال گرفتن عوضی واگذار نماید.

پیشنهاد

با توجه به اهمیت وافر مساله پیوند عضو قطع شده به مجازات به فرد مجازات شده پیشنهاد می‌گردد که شورای فقهی، ادله ی قائلین به جواز و عدم جواز را بیشتر مورد بررسی و تامل قرار دهد، تا شاید از فراسوی آن به حکم واحدی در این زمینه نایل گردند.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

فهرست منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها

ـ قرآن کریم.

ـ آقا بابایی، اسماعیل، پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی (بررسی فقهی و حقوقی)، ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، دوم، قم، ۱۳۸۶ ش.

ـ ایروانی، محمد باقر، دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی، انتشارات موسسه الفقه، جلد ۳، قم، سوم، ۱۴۳۰ ه ق.

ـ بهجت گیلانی فومنی، محمد تقی، استفتائات، انتشارات دفتر حضرت آیت الله بهجت، جلد ۴، قم، اول، ۱۴۲۸ ه ق.

ـ جناتی‌شاهرودی، محمد ابراهیم، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، ناشر: کیهان، تهران، اول، ۱۳۷۰.

ـ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، موسسه آل البیت (علیهم السلام)، جلد ۴ – ۲۸ – ۲۹، قم، اول، ۱۴۰۹ ه ق.

ـ حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریرالفتاوی، دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد، قم، ۱۴۱۰ ه ق.

ـ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمهٔ مفردات الفاظ قرآن، مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، انتشارات مرتضوی، جلد ۱– ۳، تهران، دوم، ۱۳۷۵ ش.

ـ سبزواری، عبد الاعلی، مهذب الاحکام، ناشر: موسسه المنار، جلد ۲۸، قم، چهارم، ۱۴۱۳ه ق.

ـ سیوری حلی، مقداد بن عبدالله، تنقیح الرائع لمختصر الشرایع، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، جلد ۴، قم، اول، ۱۴۰۴ ه ق.

ـ حائری طباطبایی، علی بن محمد، ریاض المسائل (ط – قدیمه)، موسسه آل البیت (علیهم السلام)، جلد ۲، قم، اول، بی تا.

ـ طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد ۵، قم، اول، ۱۴۰۷ ه ق.

ـ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی الفقه الامامیه، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، جلد، تهران، سوم، ۱۳۸۷ ه ق.

ـ طوسی، محمد بن حسن، عده فی اصول الفقه، انتشارات ستاره، جلد ۱، قم، اول، ۱۴۱۷ ه ق.

ـ فاضل لنکرانی، محمد، احکام پزشکان و بیماران، مرکز فقهی ائمه اطهار، بی جا، بی تا.

ـ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، انتشارات: موسسه الطبع و النشر، جلد ۷۶، بیروت، ۱۴۱۰ ه ق.

ـ منصور، جهانگیر، قانون مجازات اسلامی، نشر بیدار، ۸۱، تهران، ۱۳۸۹ ش.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

ـ موسوی خویی، ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، انتشارات موسسه احیاء آثار امام خویی، جلد ۴۲ موسوعه، قم، اول، ۱۴۲۲ ه ق.

ـ موسوی خمینی، روح الله، ترجمهٔ تحریر الوسیله، مترجم: علی اسلامی، دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد ۴، قم، ۲۱، ۱۴۲۵ ه ق.

ـ نجفی، صاحب جواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، دار إحیاء التراث العربی، جلد ۴۲، بیروت، هفتم، ۱۴۰۴ ه ق.

ب) مقالات

ـ تحقیقات و نظریات آیات عظام وصاحب نظران قسمت اول، مجله دادرسی، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، شماره ۱۲.

ـ تحقیقات و نظریات آیات عظام وصاحب نظران قسمت دوم، مجله دادرسی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸، شماره ۱۳.

ـ طاهری، حبیب الله، پیوند اعضا از دیدگاه اسلام، مجله مجتمع آموزش عالی قم، پاییز ۱۳۷۸، شماره ۳.

ـ مومن قمی، محمد، پیوند اعضا، فصلنامهٔ فقه اهل بیت، تابستان ۱۳۸۲، شماره ۳۴.

ـ هاشمی شاهرودی، محمود، پیوند عضو پس از قصاص، فصلنامهٔ فقه اهل بیت، سال چهارم زمستان ۱۳۷۷، شماره ۱۶.

ـ هندی، وصی محمد خان، پیوند اعضا از دیدگاه شیعه و مذاهب اربعه، مجله طلوع، پاییز ۱۳۸۵، شماره ۱۹.

ج) سایت‌های اینترنتی

ـ پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.com

ـ پایگاه اطلاع رسانی حوزه نت

www.hawzeh.net

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-23]